فراکسیون اصلی

علی ناظر

ماهی که گذشت حامل مسائل بسیار اساسی و مهمی بود که بایستی برای هر کدام چندین مقاله تحلیلی نوشت. از جمله، تغییرات اساسنامه ای شورا، بسته شدن هفته نامه ایران زمین، تروریست خواندن مجاهدین به سرکردگی آمریکا، ممنوع الورود شدن خانم مریم رجوی به انگلستان، طرفداری ۲۰۰۰ نماینده مردم دنیا از مقاومت ملی، و گسترش برخوردهای مسلحانه واحدهای پیشتاز مجاهدین با یگانهای نظامی رژیم در گوشه وکنار کشور. قابل توجه آن که این تنشهای مختلف همگی ریشه ای در انتخاب خاتمی به منصب ریاست جمهوری رژیم اسلامی ایران داشته، و بسیاری را می توان در همان چارچوب مورد بررسی قرار داد. در این یادداشت نویسنده اجمالاً برداشتهایی پیرامون تغییرات اساسنامه ای بخصوص لغو حق وتو، بسته شدن ایران زمین و عملیات راهگشایی می پردازد.

اساسنامه جدید

نبردخلق ۱۴۹ در یادداشت سیاسی اش می گوید "تشکلهای عضو شورا براساس یک توافق جمعی، داوطلبانه چنین پیشنهادی به اجلاس ارائه داده و اعضای شورا نیز پس از بررسی آن را مورد تصویب قرار دادند." و در ادامه به نکات "مثبت" این مصوبه می پردازد. البته اگر سچفخا، به عنوان یکی از آن ۶ تشکل درون شورا، به ابهامات منتج از این یادداشت بپردازد سودمند خواهد بود، به طور مثال: "چرا داشتن حق وتو در آن زمان ضروری بود و الان نیست؟" آیا دلیلش این بود که بعضی از "تشکلها" با حذف آن موافق نبودند و یا آن که نمی دانستند که داشتن حق وتو "دموکراتیک" نیست؟ و یا آن که به خاطر مسائلی، که بیان نشده است، حالا مجبور شده اند که تن به این تغییر بدهند، که در این صورت بایستی سؤال کرد که چه چیزی باعث این "اجبار" شده است؟ از طرف دیگر گفته شده است که هر ۶ تشکل "داوطلبانه" این طرح را به اجلاس ارائه داده اند، یعنی این که اجباری در کار نبوده است، و ۶ تشکل، دور از بقیه اعضای شورا، گردهم آمده اند و به این "نتیجه" رسیده اند که این تغییر ضروری است و بعد از آن که تصمیمات خود را در پشت دربهای بسته و دور از اکثریت اعضای شورا (شخصیتها) گرفته اند وارد اجلاس شده اند که در این صورت می شود سؤال کرد که اولاً چرا این گونه بوده است، و ثانیاً چه دلیلی بوده که دیگر اعضای شورا وقتی که مساله به خود ۶ تشکل مربوط می شده است، مورد احتیاج بوده است؟ حتی اگر بپذیریم که ۶ تشکل شورا برای این کار خود جوابی قانع کننده دارند، سؤال بعدی این خواهد بود که: اگر سیستم جدید "دموکراتیک" است، پس تا به حال چه بوده، "غیر دموکراتیک"؟ و اگر می گوییم که شورا رشد کرده و به مثابه "پارلمان در تبعید" است و در نتیجه سیستم رای گیری بایستی تغییر می کرد، دور از ذهن نخواهد بود که بپذیریم که مراودات و پارامترهای دیگر هم به همانگونه متغیر خواهند شد. و اگر چنین است، پس بایستی در اولین گام کلمه "شورا" را از روی "شورای ملی مقاومت" برداشته و فقط به "مقاومت ملی" و اگر مفهوم "شورایی" بودن از پروسه تصمیم گیریها حذف شده است، و به جایش مدل پارلمانتری برگزیده شده، پس بیجا نخواهد بود اگر منتظر این باشیم که رئیس این پارلمان، همچون دیگر سیستمهای هم شکل، یا از "مزایای" بیشتری برخوردار بشود (چون گینگریچ آمریکایی) و یا از هیچ مزایایی برخوردار نباشد (چون سخنگوی مجلس انگلستان). به زبانی گویاتر بایستی پرسید که نقش مسعود رجوی چگونه رقم خورده است؟ و اگر هر عضو (بدون در نظرگرفتن صلاحیت و سابقه تشکیلاتی و مبارزه ای وی) از یک رای مساوی برخوردار است، رای مسعود رجوی به عنوان "مسئول شورا" چه می شود؟ و اگر گامی فراتر برداشته و بخواهیم شکلی برخورد کنیم، بایستی پرسید که آیا از این پس استفاده کلمه "مسئول" برای مسعود رجوی درست است؟ " و یا در عرض چند ماه آینده، شاهد انتخابات درون "پارلمانی" برای انتخاب "مسئولین" کمیسیونها، به وسیله اعضای متساوی الحقوق باشیم. چرا که "قاعدتاً" رؤسای کمیسیونها از "فراکسیون اکثریت" برگزیده می شوند، و اعضای اقلیت، فقط می توانند در خود کمیسیونها عضویت داشته باشند."

دومین "نکته مثبت" تغییر در اساسنامه ی شورا بیانگر مطلب دیگریست: "شورا امکان می یابد که در شرایط حساس به طور سریع تصمیم گیری کرده و مجبور نباشد با بحثهای اقناعی که اصولاً مربوط به عملکرد یک پارلمان نیست، مانع تصمیم گیری شود." به زبانی ساده تر: مجاهدین می خواند بکوبند و به درون نفوذ کنند، و در مراودات سیاسی هم می خواهند با "این" گفتگو کرده و به "آن" بپردازند و برای هرکدام از این حرکتهای پیچیده نه احتیاج به "آقا بالاسر، که حق وتو هم داشته باشد" دارند و نه وقت برای بحث و گفتگو. خلاصه آن که این گونه قوانین اساسنامه ای، دیگر در این مقطع از زمان دست و پاگیر است. در نتیجه دو راه بیشتر وجود ندارد، یا آقایان و خانمهای فدایی و جبهه دموکراتی تشریف بیاورند داخل ارتش و زیر چتر فرماندهی و یا بروند دنبال کار خود و بگذارند که مجاهدین به کار اساسی خود (یعنی براندازی قهرآمیز رژیم) برسند. خوب، جواب کاملا روشن است. فدایی ها که در کتاب "تداوم" موضع گیری خود را اعلام کرده بودند (داخل بیا نیستند)، از طرف دیگر به عنوان یک تشکل انقلابی – دموکراتیکه هم که نمی توانند در این گیرودار و موقعیت حساس سیاسی، مجاهدین را تنها گذاشته و بروند به دنبال کار خود. در عین حال به اعضا و طرفداران خود جوابگو هستند و بایستی گزارش بدهند که در چه مواردی از "حق وتوی" خود استفاده کرده اند؛ پس تنها راه همین "تغییر در اساسنامه" خواهد بود. بگذارند مجاهدین هرکاری که می خواهند بکنند، ولی همان طوری که در "سومین نکته مثبت" آمده است، اقلیت (یعنی آنهایی که به ارتش نمی پیوندند) حق "غر زدن" داشته باشند، و یا به زبان نبردخلق "حقوق اقلیت" رعایت بشود. البته یادداشت سیاسی تاکید می کند که اقلیت نظر خود را می تواند "علنی اعلام کند" البته در شرایطی که "اکثریت" تصمیمی را که اتخاذ کرده "علنی نماید." حتی در این صورت هم اقلیت به آن مصوبه "التزام" پیدا می کند. این "التزام داشتن" هیچ معنی ای نمی دهد به جز این که "فراکسیون اقلیت": به هر حال (چه با داشتن حق وتو و چه بدون آن) ملتزم به مصوبات این پارلمان است. به طور مثال، اگر "اکثریت" که می دانیم در این مقطع از زمان مجاهدین هستند رای بدهند که شعار محوری شورا "ایران رجوی – رجوی ایران" خواهد بود، فراکسیون اقلیت علنا مخالفت خود را ابراز کرده ولی در عین حال به آن ملتزم خواهند شد. و یا به زبانی دیگر "اکثریت" هم حقوقش شناخته شده، و بالاخره همه اعضای شورا قبول کرده اند که مجاهدین؛ که در عرض بیست سال اخیر بار اصلی را بر دوش خود حمل می کرده اند، می توانند حرف آخر را بزنند. و تشکلهای وابسته به فراکسیون اقلیت هم که تا به حال حق وتو داشته، از این پس دچار عذاب وجدان نشده و رای واقعی خود را که مورد پسند طرفدارانشان هم خواهد بود، ولی در عین حال به ضرر پروسه مقاومت مسلحانه نمی شود، می دهند، و در نتیجه نه سیخ می سوزد و نه کباب.

بقیه در صفحه ۱۳

چند توضیح کوتاه

مهدی سامع

در مقاله "فراکسیون اصلی" نوشته علی ناظر، نکته های متعددی وجود دارد که من به اغلب آنها در کتاب تداوم پاسخ گفته ام. ولی چند نکته وجود دارد که توضیح مختصری را ضروری می سازد.

۱– این که سازمانهای عضو شورا داوطلبانه از یک حق صرف نظر کرده و برای قانونی کردن آن پیشنهادی را به اجلاس شورا ارائه داده اند، هیچ کار غیر شورایی و برخلاف اساسنامه شورا و سنتهای آن نموده است. پیشنهاد به اجلاس شورا، نه در انحصار گروه خاصی است و نه گروه و یا گروههای خاصی را می توان از توافق کردن با هم و مذاکرات جدا داشتن، منع کرد. براساس آیین نامه اجرایی شورا، به پیشنهاد هر یک از اعضا شورا و موافقت مسئول شورا و یا به پیشنهاد لااقل سه تن از اعضاء می توان موضوعی را با مراعات نوبت در دستور جلسات شورا قرار داد. بنابراین در این زمینه کاملا طبق اساسنامه و آیین نامه های شورا عمل شده است. اما صرف نظر کردن از حق وتو یک امر است و ایجاد رویه جدید، امری دیگر. برای ایجاد رویه جدید یعنی تغییر در اساسنامه، احتیاج به مصوبه شورایی بود و این مصوبه براساس مقررات قدیم (یعنی با محفوظ بودن حق وتو) صورت گرفت و بنابراین یک سوم به اضافه یک اعضای شورا می توانستند با رای منفی خود مانع تصویب آن شوند. بنابراین در این مصوبه اتفاقا حق افراد کاملا رعایت شده و به سود آنان است. زیرا در گذشته اگر تمام اعضای شورا بدون موافقت ۶ تشکل عضو شورا و یا حتی یک تشکل عضو شورا تصمیمی اتخاذ می کردند، نظر آنان تصویب نمی شد. در حالی که در شرایط کنونی، ممکن است نظری حتی با رای مخالف ۶ تشکل عضو شورا تصویب شود. این سؤال و یا بحث که اگر شکل جدید تصمیم گیری دموکراتیک است پس تصمیم گیری گذشته چه بوده است؟ به خودی خود، حل کننده هیچ مساله ای نیست. از نظر من تصمیم جدید، کارکردهای دموکراتیک درون شورایی را ارتقاء می دهد.

نکته دوم این که ماده ۸ و ۹ قطعنامه شورا در تناقض با هم قرار ندارد، بلکه مکمل یکدیگرند. اگر علی ناظر فقط به یک شکل از مبارزه و یک سازمان واحد می اندیشد، این بحث دیگری است. در تمام بیانیه های شورا از سالهای سال قبل این دو ماده، حتی در موارد بسیار با جملاتی دقیقاً مشابه به کار رفته است. نکته سوم این که به نظر آقای ناظر، شخصیتهای مستقل عضو شورا، با تعطیل شدن نشریه ایران زمین، امکان درج نظراتشان وجود ندارد، تا آن جا که به واقعیت مربوط است، شخصیتهای مستقل عضو شورا که برای ایران زمین مقاله می نوشتند، در نشریات دیگر هم راه برایشان بسته نیست. نمونه آن درج مقالات تعدادی دیگر از شخصیتهای مستقل عضو شورا در نبرد خلق است. اگر یک شخصیت مستقل عضو شورا، نمی خواهد در هیچ یک از نشریات گروههای عضو شورا مقاله بنویسد و ضمناً خودش هم اهل تایپ و چاپ نظرش نیست، این دیگر به خود او مربوط می شود که البته ما تاکنون با چنین موردی در شورا مواجه نبوده ایم. البته محض اطلاع باید بگویم که تعطیل شدن نشریه ایران زمین به معنی این نیست که شورا هیچگونه انتشاراتی در آینده نخواهد داشت. ضمناً علی ناظر یک سلسله تغییرات احتمالی را در مقاله خود گنجانده است. تا آن جا که به مسئول شورا برمی گردد، در اساسنامه در مورد اختیارات وی هیچ تغییری صورت نگرفته است و در مورد تغییرات دیگر هم بستگی به تصمیم شورا دارد. هدف شورا، سرنگونی نظام ولایت فقیه و انتقال قدرت به مردم است. برای این هدف، هر تغییری در شکل سازماندهی و مسئولیتها که شورا ضروری و صلاح بداند، می تواند انجام شود. □

فراکسیون اصلی

بقیه از صفحه ۱۲

ایران زمین برود

خوب اگر مفروضات فعلی بالا درست باشد، پس دیگر جایی برای ایران زمین نمی ماند. چرا که ایران زمین یا بایستی نظرات هر دو فراکسیون را بیان کند، و یا آن که مثل همیشه نظر اکثریت را. که اگر دومی بخواهد بشود که دیگر دیوانگی است که نشریه "مجاهد" در آرشیو نگه داشته شود و مجاهدین حرف دلشان را آن طوری که می خواهند نزنند، و فقط بیایند و ادای دموکراتهای کراواتی و "پارلمانتری" را درآورده و فقط نصف حرف را بزنند. البته در این جا به این نمی پردازیم که چه شد که ایران زمین نتوانست نقش خود، یعنی وصل خارجه نشینان به مقاومت ملی، را به خوبی ایفا کند؟ بلکه به این مهم اشاره می شود که اگر "فراکسیون اقلیت" حق دارد که حرف خود را علنا بزند، خوب چرا چنین پلاتفرمی در ایران زمین احداث نشد؟ جواب ساده این می تواند باشد که "مجریان" ایران زمین همگی به "فراکسیون اکثریت" وابسته بوده و دلیل آنها این خواهد بود که "هر کس به "نشریه" خود برگشته و به نشر "تمایزات" در نشریات خود بپردازد"، یعنی "نخود نخود هر کسی خانه خود". در این میان، شخصیتهای درون شورا هم که "مستقل" بوده و نه به این تشکل وصل هستند و نه به آن، دو راه بیشتر نخواهند داشت: یا به این تشکل بپیوندند و یا به آن، و یا آن که رسانه ای برای ابراز افکار "مستقل" خود نداشته باشند، و فقط نقش سیاهی لشکر را ایفا کنند.

تا آن جایی که عرف پارلمان تعیین می کند، "فراکسیون" در پارلمانی وجود خارجی دارد که اعضایش وابسته به یک یا دو حزب (و گاهی اوقات سه و یا چهار حزب) باشند، و نه ۶ تشکل، ۳۰۰ مجاهد، ۲۰ عضو وابسته به این حزب و یا آن جبهه، و ۲۷۰ عضو (شخصیت) مستقل که هر کدام "رنگ" خود را می زنند (اعداد فرضی است). حتی اگر هم بپذیریم که این ۲۷۰ نفر بتوانند در روی هر مطلبی، "مستقل" موضع گیری کرده و در هر موردی به یک طرف گرایش پیدا کنند، ناخودآگاه به این مطلب برخورد می کنیم که چه کسی با این اعضا کار توضیحی و توجیهی خواهد کرد، و یا برعکس آنها چگونه با این تشکلها کار توضیحی خواهند کرد (فراموش نکنیم که از این لحظه به بعد سیستم پارلمانتری است و "وتو" یک امر عادی در این سیستم از رای گیری است). و حتی اگر قبول کنیم که ۲۰ نفر عضو وابسته به تشکلهای جمع شده در "فراکسیون اقلیت" در بیان و توضیح نظرات خود فعال خواهند بود، در عین حال بایستی بپذیریم که ۳۰۰ نفر عضو مجاهد هم بیکار نخواهند بود و آنها هم در "توضیح" مواضع خود کوشا خواهند بود. پس می شود فرض کرد که بیشتر ۲۷۰ عضو مستقل به توضیح "مجاهدین" گرایش پیدا خواهند کرد. ناگفته مشخص است که کار توضیحی تنها از چهار طریق میسر خواهد بود: نشریات نبردخلق، مجاهد، آزادی، و یا برخورد رودررو، و مهمتر از هر مطلبی دیگر، نتیجه می گیریم که نظرات و توضیحات این ۲۷۰ شخصیت (بی سازمان ولی مستقل) در هیچ جایی نشر و پخش نخواهد شد، مگر آن که یکی از این سه نشریه لطفی کرده و صفحه ای در اختیار آنها قرار بدهد. پس بسته شدن ایران زمین، نه تنها نشانه ای از شکست در ایجاد رابطه بین مقاومت و مردم بوده است، بلکه بیانگر این نیز هست که حقوق "اقلیت واقعی" یعنی آن "۲۷۰ عضو مستقل" رعایت نشده است، و در اصل "مبانی وحدت نیروها و شخصیتهای تشکیل دهنده شورا" برخلاف آنچه که در نبردخلق آمده است: "برای همه روشن" نخواهد شد. و این تغییر اساسنامه ای بیشتر نتیجه تمایزات بین ۳ تشکل (مجاهدین، فدایی، و جبهه دموکرات) بوده، تا حل معضلی به نام "به رسمیت شناختن گوناگونیهای داخل شورا".

مواضع متمایز

خوب، با در نظرگرفتن این مبحث که از این به بعد هر تشکلی حرف خود را خواهد زد، و این واقعیت که سچفخا در این مقطع از زمان به ارتش نخواهد پیوست و برای آن که نقش حساس خود را بهتر ایفا کند دست به گسترش تشکیلات خواهد زد، غیر مستقیم به این نتیجه می رسیم که خط سچفخا در این مقطع از زمان (تاکید بر روی "این مقطع از زمان) این خواهد بود که به اعضا و کادرهای خود بگوید که فعلا به تکمیل شناخت ایدئولوژیکی و درک تشکیلاتی خود مشغول باشید و لازم نیست تا اطلاع ثانوی به صفوف ارتش و یا مبارزه رودررو مسلحانه بپیوندید. این در کلیت اشکالی ندارد، چون سچفخا کوچک بوده و توانائی اش مشخص است، ولی اشکال بر سر این خواهد بود که خلق (همان خلقی که در ماده ۸ قطعنامه شورا می گوییم که می خواهیم به "عنصر نظامی" وصلش کنیم) سردرگم می شود که بالاخره به دنبال گسترش تشکیلات برود و یا آن که به دنبال آنچه را که مسعود رجوی "وظیفه ملی" می خواند؟ و برای آن که "خلق" قهرمان بیشتر گیج بشود، ماده ۹ همان قطعنامه "فعال شدن مبارزه اجتماعی در زمینه های مختلف" را "مورد حمایت جدی" قرار می دهد. به زبانی ساده تر، عنصر کارگر، و برزگر و کارمند، زن و جوانی که از صبح زود بیدار می شوند و عرق می ریزد تا بتواند شب نان و پنیر خانواده اش را تهیه ببیند، در عین حال بایستی این تصمیم را هم بگیرد که به "وظیفه ملی" یعنی پیوستن به صفوف ارتش بپردازد و یا در امر تشکل "نهادهای اجتماعی ضروری برای پایه ریزی دموکراسی" گام بردارد. شاید اولین جواب به "خلق قهرمان" این باشد که "کو به دم، بشین و به دم" ، ولی منطقی نخواهد بود، بالاخره یا ما قبول داریم که "مقاومت ملی" نیروی رهبری کننده هست و یا قبول نداریم، اگر هست پس بایستی "خلق" را به یک طرف و انجام یک کار مشخص "رهبری" کند و اگر نداریم، پس اینهمه "راهنمود" بیهوده است.

اشکال (بعضی می گویند خوبی) متن این گونه قطعنامه ها در اینست که هم فراکسیون "اقلیت" راضی است و هم "اکثریت"، چون نظرات هر دو جبهه در آن مندرج است. ولی واقعیت این است که رابطه "خلق" و "مقاومت" که از یک کانال "انقلابی" می گذشت، حال از یک کانال "سیاسی" که تمایز "تشکلها" در آن اولویت دارد، می گذرد. و بالطبع منفعت خلق در درجه دوم قرار می گیرد. و شاید جای تعجب نباشد که بخشی از خلق ("۴۰ درصد") دچار گیجی شده و خط درست "تحریم انتخابات" را نپیموده و آن می کنند که کردند.

فراکسیون "اصلی"

تا به آن جایی که به طرفداران "مستقل" مقاومت ملی برمی گردد، آنها (فعلا) چاره ای ندارند به جز مطالعه ی نبردخلق، مجاهد و آزادی، تا از تمامی مواضع این سه تشکل آگاه بشوند. البته مقاومت ملی می تواند با نشر ماهنامه ی "شورا" گامی ارزنده در شناسایی کلیه عقاید "مستقل" و یا وابسته به تشکلها، بردارد. مقاومت ملی نبایستی فراموش کند که شخصیتهای "مستقل" درون وشورا شاید سازمان و تشکیلاتی نداشته باشند، ولی به طور حتم از طینت و نهادی انقلابی – دموکرات برخوردار هستند، و به جا خواهد بود که طرفداران ("خلق") از افکار و آرمان "مستقل" آنها نیز آگاه بشوند. در عین حال که، این عناصر دموکرات می توانند با ابراز عقاید خود، دور از هر کشمکش بین تشکیلاتی ای، هر کدام در نقش "محوری" اهداف ارزنده شورا را جامه عمل بپوشانند. بخصوص که "پارلمان در تبعید" بایستی گسترش پیدا کند و هر روز اعضای مستقل جدیدی به آن بپیوندند و از آن جایی که این "اعضای مستقل" هستند که بخش اعظم جامعه را نمایندگی می کنند و به طور حتم در مرور زمان به "فراکسیون اکثریت" تبدیل خواهند شد، پس ضروری خواهد بود که آنها نیز رسانه مستقل خود را داشته و مدیریت کنند. □

در باره دین ، اخلاق و سیاست

بقیه از صفحه ۱۱

هنجارهای عام در حیطه اخلاق و حقوق به سهم خود فرایند گونه اند. این هنجارها در برگیرنده قواعدی برای حل صلح آمیز تعارضهای هنجاری و مرزبندی فضای اخلاق خصوصی هستند. هر شهروندی در چارچوب این سیستم، امکان بیان خواسته های اخلاقی جدیدی را دارد، که اگر مانند جنبش کارگری و فمینیسم مقبول واقع شوند، اخلاق عام و حقوق را نیز می توانند تحت تأثیر قرار دهند. دموکراسی غربی ذاتاً لیبرال است، چرا که آزادی شخصی را ارج می نهد، اما از دید اخلاقی تا حد ممکن خنثی می ماند. اخلاق عام که دموکراسی غربی بر آن متکی است، با آن چه که در حکومتهای استبدادی و مذهبی موجود است، تفاوت بنیادین دارد و ما دست کم اگر دموکرات می خواهیم باشیم، باید بی وقفه از آن دفاع کنیم.

اغلب این نکته به عنوان ایراد آموزه لیبرال تلقی می شود که نمی تواند پاسخگوی خواسته های معنایی باشد و این که آرمانی اخلاقی به دست نمی دهد. هنجارهای اخلاق عام در یک دموکراسی لیبرال طبعاً برای این منظور کافی نیستند. اما ایرادی هم بر آنها نمی شود گرفت (آن طور که اغلب از سوی جناح مذهبی انجام می گیرد)، چون هدف از آنها هرگز چنین چیزی نبوده است. آدم که نمی تواند مثلاً دوچرخه را به این دلیل که پرواز کردن با آن ناممکن است، رد کند. هنجارهای عام در حیطه حقوق و اخلاق این امر را در یک دموکراسی لیبرال ممکن می سازند که هر کس بتواند بخشی از زندگی شخصی اش را آزادانه سامان دهد و هنجارهای اخلاقی را تا حد قابل توجیهی خود برگزیند. در این میان یکی به جانب مسیحیت رو می کند و دیگری ثبات را نزد اسلام یا بودیسم می جوید، و البته پست اخلاق شخصی اش را همچون کلیتی از قواعد تجربی می بیند، که اگر منجر به خوشبختی او یا دیگری نشوند، می توان آنها را تصحیح کرد. در فضای زندگی خصوصی می شود رویای آرمانها و آرمانشهرها را در سر داشت. اما نباید تصور کرد که اوضاع بهتر خواهد شد اگر آرمانشهری از جانب حکومت به مردم تحمیل شود، آن چنان که در شوروی سابق انجام می شد و در ایران انجام می شود. و نیز نباید تصور کرد که معنا دادن به زندگی الزاماً از طریق مذهب باید انجام گیرد. تسلیمه نسرین، نویسنده بنگالی که از دست متعصبان مذهبی به سوئد پناه برده، در ۶ سپتامبر ۱۹۹۴ در NRC Handelsblad گفت: "من رویای جهانی بدون مذهب را در سر دارم، جهانی بر پایه دلالت و احترام به ارزشهای انسانی".

اخلاق عام در دموکراسی لیبرال ما، که به این ارزشها جسمیت می بخشد، درست در حال حاضر توسط خطرات گوناگون مورد تهدید قرار گرفته است. پس روی اقتصادی گروههای وسیعی از مردم، مانند آنچه که در ایالات متحده مشاهده می شود، می تواند حمایت از نهادهای دموکراسی را کاهش دهد. در نتیجه نوعی قانونگذاری که به دشواری قابل تحمیل است و در نتیجه نظارت ناکافی بر رعایت قوانین، اخلاق عام از درون تهی می شود. بنیادگرایی مذهبی راهی به همسازی با پیش شرطهای یک دموکراسی لیبرال نمی یابد، چون کسی که مذهب خود را حقیقت واحد می داند، آزادی مذهب را نیز کشف شیطان خواهد نامید. موج عظیم مهاجران نیز دموکراسی را با خطر مواجه می کند، چون منجر به واکنشهای طردکننده ای از سوی بخشی از ساکنان اصلی می شود که به طور معمول دارای شخصیت ضد دموکراسی نیستند. در نتیجه تمام این عوامل، اساس همگونی اخلاقی تضعیف می شود، چیزی که بدون آن زندگی اجتماعی نمی تواند عملکرد درستی داشته باشد.

از مطالب فوق روشن خواهد شد که برای حقانیت بخشیدن به اخلاق عام و حفظ و تداوم آن نباید نزد مذهب چاره جویی کرد. مذهب در نظام حکومتی ما به حریم خصوصی تعلق دارد و توجیه معتبری برای اخلاق نیست. حفظ و پیشبرد اخلاق عام پیش از هر چیز وظیفه نظام سیاسی است، که نمی تواند آن را به جامعه محول کند. اگر نظام سیاسی دست روی دست بگذارد، همه چیز مجاز خواهد بود.

پایان